

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹

سال دوم، شماره چهارم، بهار ۱۳۹۰

تحلیل مبانی عرفان و اخلاق در کتاب "خاک های نرم کوشک"

(علمی - پژوهشی)

دکتر احمد امیری خراسانی

استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

احمد رضا ییابانی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

ادبیات دفاع مقدس، با توجه به هویت الهی و آرمانی خود، در معرفی جهان بینی الهی پیشتاز است و در عصر تکنولوژی، صنعت، ارتباطات و جنگ رسانه ها، بیانگر نوعی ارزش الهی و آرمانی است که فطرت انسان ها را به پذیرش جهان بینی الهی فرامی خواند. کتاب خاک های نرم کوشک، اثری از گونه زندگی نامه فردی و حاصل تلاش سعید عاکف در باب شهید عبدالحسین برونسی است. در مقاله پیش رو، نگارندگان بر آنند تا ضمن شناساندن شخصیت شهید عبدالحسین برونسی از فحوای خاطرات کتاب مذکور، به تحلیل مبانی عرفانی و اخلاقی شخصیت ایشان پردازند.

در این نوشتار، ضمن برشمردن تعدادی از اصول عرفان و مبانی اخلاق و تعریف اجمالی آنها، به جنبه های کاربردی این مسائل در شخصیت شهید برونسی پرداخته شده است. اگر هدف نهایی هر انسانی، نیل به کمال باشد، بدون شک شهید برونسی با رعایت این اصول و مبانی به آنچه در پیش روی داشته، رسیده است.

واژگان کلیدی

خاک های نرم کوشک، شهید برونسی، مبانی عرفان، اصول اخلاقی.

۱- مقدمه

حملة وحشیانه رژیم بعثی عراق به قصد چپاول خاک و عقاید میهن‌مان، ایران، سوای بر ملاساختن چهره شوم دشمنان این مرز و بوم و نیز نمایاندن جایگاه واقعی دلاور مردان عرصه ایثار و شهادت، موجب اعتلای بُعدی دیگر از گونه ای خاص، تحت عنوان «فرهنگ دفاع مقدس» گشت. فرهنگی که شاخ و برگ فراوان به خود گرفته و با ریشه دواندن هر یک از این شاخه ها در عمق و روح جوانان ایرانی، رنگ و بویی خاص به گذشته پرافتخارمان بخشیده است. ادبیات دفاع مقدس نیز رشد و نموی شایان داشته و خلق آثاری ویژه بر پرباری آن افزوده است و «ثبت خاطرات» نیز به عنوان یکی از زیرساخت های ادبیات پایداری دفاع مقدس، نقش متمایزی را ایفا کرده است.

کتاب «خاک های نرم کوشک»، حاصل تلاش نویسنده و محقق عرصه دفاع مقدس، آقای سعید عاکف، است که در آن به جمع آوری خاطراتی در باب شخصیت و اتفاقات پیش آمده برای شهید عبدالحسین برونسی دست یازیده اند که بیشتر این خاطرات از قول خانواده و هم‌زمان شهید - علی الخصوص سید کاظم حسینی - بیان شده است.

خاک های نرم کوشک از پرتیراژترین آثار عرصه ادبیات پایداری است؛ این کتاب همچون گذشته به سمت توالی چاپ و افزودن بر تعداد تیراژها در حال حرکت است به طوری که در سال جاری (۱۳۹۰) چاپ یکصد و یازدهم اثر با تیراژی بالغ بر دویست و شصت و پنج هزار نسخه مطبوع گشته است. این توفیق برحسب اتفاق نیست و بی شک توانایی های آقای سعید عاکف در شیوه ثبت و نوع چینش خاطرات و همچنین شخصیت پاک و بی آلایش شهید برونسی، فاکتورهای این مهمند.

این اثر در طبقه بندی نوع و گونه ادبی، مطابق با نگارش خانم مریم زاغیان در کتاب «کتاب‌شناسی زن و دفاع مقدس»، در ردیف زندگینامه فردی قرار می‌گیرد. (زاغیان، ۱۳۸۷: ۲۳۳) با گذشت زمان، درباب امدادها و فیوضات غیبی که در طول هشت سال دفاع مقدس برای رزمندگان اسلام پدید می‌آمد، اقوال گوناگون و متناقضی بیان شده که ماهیت این امور را زیر سؤال برده است. در این پژوهش

تلاش بر آن نیست تا با نگاهی جانبدارانه و از روی غرض و یا با چشمانی بسته بر صحت یا سقم مطلبی انگشت گذاشته شود بلکه همّت بر آن گمارده شده تا با روشن نمودن مسیر کمال از طریق شناساندن پله‌هایی چون اخلاص، توکل، صبر، توسّل، تهجد، تواضع و فروتنی، و... اثبات گردد که رسیدن به درجه کمال و نیز کسب آثار آن - همچون کشف و شهود - امری دست نیافتی نیست چرا که شهید عبدالحسین برونسی، تنها با پرهیز از محرّمات و انجام واجبات و بدون آنکه از دستورات عرفای بزرگ طول تاریخ در آثارشان آگاهی داشته باشد، به این مهم دست پیدا کرد.

انتخاب برخی اصول به عنوان مبانی عرفان و همچنین برخی دیگر به عنوان مبانی اخلاق از سوی نگارندگان، براساس یک اصل واحد و یا برگرفته از یک قانون متقن نیست و می‌توان اذعان داشت که این دسته‌بندی‌ها نسبی است؛ به عنوان مثال، اخلاص جزو اصول عرفانی آمده است و این امر به معنی نفی اخلاص به عنوان یک اصل اخلاقی نیست بلکه نگارندگان با توجه به مسائل روز و با نگاه به موقعیت زمانی، خلوص نیت را جزو مبانی عرفانی آورده است و مخاطب مختار است تا آن را جزو مبانی اخلاقی قلمداد کند. نکته دیگر که لازم است تا پیش از ورود به مباحث اصلی مقاله به آن اشاره‌ای اجمالی شود، مبحث توسّل است که در لابه‌لای متن به صورت حبّ به ائمه اطهار مطرح می‌گردد. بی شک عشق به عنوان یکی از اصول اساسی عرفان مطرح است اما در این مقاله، ذیل اصول اخلاقی آمده است و این تقسیم بندی همچون مباحث مطروحه پیش از این، براساس مقتضای زمان صورت گرفته است هرچند در بحث عشق، متعلّق آن چه خداوند باشد و چه غیر او، مورد بحث نیست اما در این مقاله، توسّل به ائمه اطهار که برخاسته از عشق درونی شهید است، به صورت خاص مطمح نظر است و در اصول عرفانی، توسّل گاه محاط در اصل توکلی می‌گردد که نقش محیط را ایفا می‌کند.

در نوشتار پیش رو، ضمن معرفی اجمالی شخصیت و زندگانی شهید برونسی، تعدادی از اصول و مبانی عرفان و اخلاق ذکر شده است که با تعریفی اجمالی در قالب آیه، حدیث و... به نمونه‌های نموداری آن ویژگی در رفتار و

کردار شهید برونسی اشاره شده است. در اینجا باید اذعان داشت که تمامی خصوصیات شخصیتهای شهید برونسی، در قالب همین تعداد اصول عنوان شده محدود نمی‌گردد و یا تمامی اصول عرفانی و اخلاقی به این چند اصل بلکه حوصله یک مقاله، بیش از این را بر نمی‌تابد. نوع و شیوه کار در این پژوهش، بر پایه تحقیقات کتابخانه‌ای و بر مبنای اصل سند کاوی صورت پذیرفته است. کتاب خاک‌های نرم کوشک با مقدمه سعید عاکف آغاز و با ارائه زندگینامه و نقل خاطره‌ای از مادر شهید به نوعی کلید می‌خورد. اثر شامل ۷۰ عنوان خاطره است که "نظر عنایت شهید" به نقل از همسر ایشان، عنوان آخرین خاطره کتاب است. در انتها، علاوه بر آوردن فرازهایی از وصیت‌نامه شهید، به تعدادی از اظهارنظرهای مخاطبان اثر در قالب نامه - که سعید عاکف مخاطب نامه‌ها قرار گرفته است - پرداخته شده است. مکمل قسمت پایانی مجموعه مذکور، چند عکس رنگی از شهید و هم‌زمان وی است. چاپ پنجاه و هشتم خاک‌های نرم کوشک که در آذرماه سال ۱۳۸۷ توسط انتشارات ملوک اعظم در ۲۸۸ صفحه حاوی متن و عکس رنگی به طبع رسیده، مورد نظر است.

۲- پیرامون شخصیت شهید عبدالحسین برونسی

در سال ۱۳۲۱ هجری شمسی و در روستای گلجوی کدکن از توابع شهرستان تربت حیدریه، دیده به جهان گشود. از همان اوان کودکی، خون ستیزه با ستم و طاغوت در رگ‌هایش جریان داشت. در پی مشاهده رفتاری شنیع از معلم طاغوتی‌اش با یکی از همکلاسی‌های دختر، در کمال ادب و احترام از والدین اجازه ترک تحصیل می‌گیرد و با موافقت آنها، روانه مکتب خانه می‌شود. این پابندی به اصول و اعتقادات دینی، موجب آزار و اذیت وی از سوی افسران رژیم طاغوت در دوران سربازی نیز می‌گردد. در سال ۱۳۴۷ در مسیر ازدواج با دختر یک خانواده روحانی، قدم در راه اثبات عقایدش برمی‌دارد و با اجرای طرح اصلاحات ارضی از سوی محمدرضا شاه، روستا را مناسب ادامه زندگی نمی‌بیند و با خانواده، جهت سکونت راهی مشهد مقدس می‌شود. جهت یافتن کار مناسب، چند شغل عوض می‌کند و در نهایت با دیدن بی‌عدالتی‌های فراوان از

سوی صاحبان مشاغل، همچون کم فروشی و غش در معامله، سرانجام به کار سخت و جانفرسای بنایی، جهت کسب روزی حلال روی می آورد. به عنوان یک مبارز پرشور انقلابی، بارها مورد شکنجه های وحشیانه ساواک قرار می گیرد و سرانجام، با پیروزی انقلاب اسلامی به عضویت گروه ضربت سپاه درمی آید.

با شروع جنگ تحمیلی، وارد عرصه پیکار حق علیه باطل می گردد و این آغاز جدیدی برای زندگی شهید است. ارائه لیاقت ها و ایثار های فراوان، از وی در میدان نبرد یک اسطوره می سازد. او در ظاهر، بنایی ساده بود اما در باطن، قابل تأمل و تدبیر! این دلورمردی ها موجب می گردد تا عراقی ها برای سرش جایزه بگذارند و حتی تیپ عبدالله را که تیپ خط شکن به فرماندهی شهید برونسی بود، تیپ عبدالله به فرماندهی برونسی می خوانند. (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۳۳) آخرین مسئولیت این شهید دلور، فرماندهی تیپ جواد الائمه (ع) بود که با همین عنوان در عملیات بدر و در روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۳ به درجه رفیع شهادت نائل می آید.

۳ - تحلیل اصول عرفان در شخصیت شهید عبدالحسین برونسی

۳-۱. اخلاص و پاکی نیت

امام الموحّدین و امیر المؤمنین علی (ع): «سَيِّئَةُ تَسْوُكٍ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةِ تَعْجِيبٍ: سیئه و بدی که تو را اندوهگین سازد، نزد خدا بهتر است از حسنه و خوبی که تو را به خودبینی و سرفرازی وادارد.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳)

در کتاب «کشف المحجوب» و در تعریف اخلاص از قول مالک بن دینار آمده است: «...چنانکه جسد بی روح جمادی بود، عمل بی اخلاص هبایی بود.» (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۳۸) شهید عبدالحسین برونسی، نمونه ای والا از اخلاص در عمل بود. وی همواره خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود می دید و هیچ گاه انگیزه خود را از کردارش به زبان نمی آورد بلکه با جامعه عمل پوشاندن به گفتار، نیت پاک درون خویش را عینی و ملموس می ساخت. در یکی از خاطرات به نقل از خود شهید برای همسرشان، خانم معصومه سبک خیز، پی به واقعیت آنچه نگاشته شد می بریم. در اولین تجربه بارداری همسر شهید، وی را به دنبال قابله می فرستند، در میانه راه گویا به تعدادی از دوستان انقلابی برمی خورد و در جریان

پخش اعلامیه، کاری ضروری برایش پیش می آید... «همون طور که داشتم می رفتم، یکی از دوست های طلبه رو دیدم. اون وقت تو جریان پخش اعلامیه، یک کار ضروری پیش اومد که لازم بود من حتماً باشم؛ یعنی دیگه نمی شد کاریش کرد] سعید عاکف نویسنده اثر، به نقل از همسر شهید، در پاورقی آورده است: نیت پاک و خلوص شهید برونسی، زبانزد همه آنهاست که او را می شناختند، بوده و هست. برای خدمت به انقلاب و مبارزه با رژیم طاغوت، حقیقتاً سراز پا نمی شناخت و این که به خاطر انقلاب، شدیدترین مشکلات خودش را فراموش کند، یک امر طبیعی بود برای ما]. توکل کردم به خدا و باهاش رفتم...». (عاکف، ۱۳۸۷: ۳۳)

شاهد مثال ارائه شده، ممکن است در بادی امر ذهن مخاطب را به سوی مبحث توکل سوق دهد- که این مسئله با توجه به قرینه درون متنی نیز تشدید می گردد- اما توکل ظاهر و صورت قضیه است و در درون شهید، این خلوص عمل و اشراف بر تقدس کار پیش روست که باعث می شود تا شهید، آنقدر مخلصانه برای انقلاب و نظام قدم بردارد که آن امر خطیر را به دست صاحب امور می سپارد و به دنبال مجاهدات خود برود. همچنین از قول حجّت الاسلام محمد رضا رضایی آمده است: «در باره خلوص و نیت پاک او، چیزهایی شنیده بودم [در ادامه نویسنده به صورت پاورقی، گفته راوی را به عنوان شاهد مثال از قول خودش می آورد]: البتّه از این اخلاص و پاکی، چیزهای زیادی هم دیده بودم؛ مثلاً او همیشه نمازش را تو مسجد آبادی می خواند، با وجود اینکه نه پیش نمازی داشتیم و نه نماز جماعتی...». (همان: ۳۴) در خاطره ای دیگر از اخلاص در عمل و پیشه شهید نیز چنین سخن می راند که: «هر خانه ای که می ساخت، انگار برای خودش می ساخت؛ یعنی اصلاً برایش یک عقیده بود، عقیده ای که با همه وجود به اش عمل می کرد...» (همان: ۴۱) این عشق و اخلاص به گونه ای بود که گاه برای اطرافیان، قابل درک نبود و موجب تحیر دیگران می شد.

از قول سید کاظم حسینی، همرزم، دوست و یار صمیمی شهید، روایتی بیان شده که در آن به این غبطه اشاره شده است. خلاصه ماجرا اینکه در جریان شورش های کردستان، قرار بر این می شود تا از میان رزمندگان سپاه مشهد، ۲۵ نفر به قید قرعه، جهت مبارزه با آنها اعزام شوند... «یک دفعه، شنیدن صدای گریه ای

مرا به خود آورد. زود برگشتم طرف عبدالحسین. صورتش خیس اشک بود! چشم‌هام گردشده. پرسیدم: گریه برای چی؟ همان طور که آهسته گریه می‌کرد، می‌گفت: می‌ترسم اسم من درنیاد و از توفیق جنگیدن با ضد انقلاب محروم بشم. دست و پام را گم کردم. آن همه عشق و اخلاص، آدم را گیج می‌کرد.» (همان: ۵۵) شاهد دیگر، مربوط به زمانی می‌شود که شهید، فرمانده گردان بود اما برای آزادی خرمشهر، دل چیز دیگری می‌خواست... «آهنی^(۱) به این سادگی‌ها دست بردار نبود، خیلی پيله کرد به عبدالحسین، بی‌فایده. دست آخر گفت: حداقل بیا راهنمایمون کن حاج آقا. عبدالحسین گفت: من دوست دارم توی تاریخ زندگیم ثبت بشه که در آزادی خرمشهر به عنوان یک زرمنده ساده، سهمی داشتم.» (همان: ۲۱۱ و ۲۱۰) در خاطره «ماشین لباسشویی» از قول سید کاظم حسینی نیز این خلوص را می‌توان مشاهده کرد که چگونه شهید با پرخاش، سید کاظم را مخاطب قرار می‌دهد که.... «مگه من رفتم جنگ که ماشین لباسشویی بیاد خونه ام؟» (همان: ۱۳۶) نمونه‌های دیگری نیز در باب خلوص و پاک‌تیت شهید برونسی در کتاب قابل ملاحظه است.

۲-۳. رضا

قال النَّبِيُّ (ص): «مَنْ كَمَّ يَرْضِ بِاللَّهِ وَبِقَضَائِهِ شَغَلَ قَلْبَهُ وَتَعَبَ بَدَنُهُ: آنکه بدو و قضای او راضی نباشد دلش مشغول بود به اسباب نصیب خود و تنش رنجه بود به طلب آن.» (نهج الفصاحه، ۱۳۵۴: ۵۹۵)

رضا از دیگر مبانی عرفان است که در حال و مقام بودنش، میان فرقه‌های عرفا بحث و جدل است؛ به زبان ساده، همان است که در آغازین لحظه‌های روز بر زبان همه بندگانش به صورت «الهی رضا برضاک» جاری می‌شود. رضا یعنی اگر قضای الهی، سختی و شادی را برای بنده اش پیش آورد، به پیش دل بنده هر دو یکی باشد. شهید از جمله بندگان راضی به درگاه معبود بود. در ماجرای به دنیا آمدن فرزند اولشان، فاطمه، با آن حالت خاص و غریب (توسط قابله‌ای مأمور از درگاه آسمان) و دل‌بستگی شدیدشان نسبت به فاطمه کوچک و ازدست دادن دل‌بندشان در همان ایام نوزادی، «بچه را خودش غسل داد و خودش کفن پوشید و خودش دفن کرد. برای قبرش، مثل آدم‌های بزرگ، یک سنگ قبر درست

کرد.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۳۱) شهید همیشه رضای خود را در گرو رضای پروردگار قرار می‌داد و اگر قبول زحمت یا درجه‌ای هم بود، آن را تکلیف شرعی می‌دانست که بی‌شک رضای خداوند، بسته به آن است. در یکی از عملیات‌هایی که قرار بود به عنوان خط‌شکن اعزام شوند و به خاطر موقعیت خاص منطقه، امکان بازگشت به همراه نیروها بسیار کم بود، در مقابل دستور مافوق... «ساکت بودم. داشتم روی قضیه فکر می‌کردم. یکی شان ادامه داد: همان طور که گفتیم، احتمالش هست که حتی یکی از شماها هم زنده برنگرده چون درواقع، شما آگاهانه می‌رین تو محاصره دشمن و از هر طرف، آتیش می‌ریزن روستون؛ حالا مأموریت با این خصوصیت رو قبول می‌کنی یا نه؟ گفتم: بله، وقتی که وظیفه باشه قبول می‌کنم.» (همان: ۷۲) در خاطره‌ای دیگر از قول برادر شهید، قرار شده بود به دستور مقامات بالا، فرماندهی گردان عبدالله را به شهید برونسی واگذار نمایند. شهید از قبول مسئولیت طفره می‌رود و با ناراحتی، اشاره به شهادت امام نهم(ع) در سنّ اندک می‌کند و اینکه در مقابل، من چگونه با ۴۲ سال سن، روی پذیرفتن پست و مقام بالاتری داشته باشم؟! شب، امام زمان (عج) را در خواب می‌بیند و به اذن ایشان، فردای آن روز قبول مسئولیت می‌کند. برادر شهید می‌گوید: «بادم هست که آخر وصیت نامه اش نوشته بود: اگر مقامی هم قبول کردم، به خاطر این بود که گفتند واجب شرعی است و گرنه، فرماندهی برای من لطفی نداشت.» (همان: ۱۱۸) در پایان این بخش، فرازی از وصیت نامه ایشان، مصداقی است بر آنچه ارائه شد: «من با چشم باز این راه را پیموده‌ام و ثابت قدم مانده‌ام؛ امیدوارم این قدم‌هایی که در راه خدا برداشته‌ام، خداوند آنها را قبول درگاه خودش قرار بدهد و ما را از آتش جهنم نجات بدهد.» (همان: ۲۶۲)

۳-۳. توکل

قال الله تعالی: «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: هر کس به خدا توکل کند، خدا برای تأمین سعادت او بس است.» (قرآن، طلاق: ۳)

سهل بن عبدالله گوید: «اول مقام اندر توکل، آنست که پیش قدرت [خداوند] چنان باشی که مرده پیش مرده شوی؛ چنانک خواهد، می‌گرداند مرده را؛ هیچ ارادت و تدبیر و حرکت نباشد.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۴۷ و ۲۴۶)

برخی توکل را رها کردن همه چیز به حال خودش می دانند تا ناظم امور، آنها را سر جای شان قرار دهد اما اگر به واقع بخواهیم توکل را به زبان عامه پسند بیان کنیم، با قراردادن جمله «از تو حرکت، از خدا برکت» در کنار آن، بهتر می توان توکل را عینی ساخت. توکل یعنی اگر تمام اسباب و علل هم ناپود شد، تنها فکر و ذکر آدمی مسبب الاسباب باشد و بس. «و متوکل حقیقی آنست که در نظر شهود او، جز وجود مسبب الاسباب وجودی دیگر ننگجد و توکل او به وجود و عدم اسباب، متغیر نگردد.» (کاشانی، ۱۳۲۳: ۳۹۷)

شهید برونی پس از عزیمت از روستای زادگاه به مشهد، به دلیل مخالفت با تصمیمات طاغوت، مثل طرح اصلاحات ارضی، به دنبال یافتن کار در یک مغازه سبزی فروشی به عنوان شاگرد، مشغول به کار می شود که پس از مدتی، به دلیل رفت و آمد زنان بی حجاب به آنجا و کم فروشی و غش در کار صاحب مغازه، از آنجا بیرون می شود و در پاسخ به همسر... «آهی کشید و ادامه داد: از فردا دیگه نمی رم. گفتم: اگه نخوای بری اون جا، چه کار می کنی؟ گفتم، ناراحت نباش خدا کریمه!» (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۶) به زبان آوردن کریم بودن پروردگار، در حال نقدی بردستان همسرش نمی شد اما دریچه های امید و روزنه های فردایی روشن را با توکل بر خداوند حاصل می آورد.

توکل شهید حتی در روحیه همسر و فرزندان او نیز تأثیر فراوان گذاشته بود؛ برای نمونه، همسر شهید خانه ۴۰ متری کوچکشان در کوی طلاب را با داشتن ۵ فرزند، مناسب زندگی ندید و با مشاهده مشغله همسرش در آغازین روزهای جنگ، خود دست به کار شد و یک چهارراه بالاتر، خانه بزرگتری را گرفت. در حین اسباب کشی، شهید به مرخصی می آید که... «پرسید: کجا می رین؟ چهارراه جلویی را نشانم دادم. گفتم: اون جا یک خونه خریدم. خندید، گفت: حتماً بزرگتر از خونه قبلی هست؟ گفتم: آره. باز خندید. گفت: از کجا می خواین پول بیارین؟ گفتم: هر کار باشه، برای پولش می کنیم، خدا کریمه!» (همان: ۶۱)

اطمینان قلب و آرامش درونی شهید، به یقین با تکیه بر توکل حاصل می آید. در خاطره ای از قول سید حسن مرتضوی، وی اشاره به این موضوع می کند. صحبت از منطقه حساس و صعب العبور عملیات والفجر ۳ است؛ فرماندهان یکی

یکی پای نقشه می‌آمدند و در مورد این مشکلات و راه حل‌های احتمالی، سخن به میان می‌آوردند و در لابه لای کلام همه‌شان، سختی مسیر و کوهستانی بودن منطقه خودنمایی می‌کرد... «... فرمانده لشکر شروع کرد به صحبت... از چهره و لحن صدایش معلوم بود که خیلی نگران است. جای نگرانی هم داشت؛ زمین عملیات، پیچیدگی‌های خاص خود را داشت... تو این مابین، عبدالحسین چهره‌اش آرامتر از بقیه نشان می‌داد. حرف‌های فرماندهی تمام شد. از حال و هواش معلوم بود، هنوز هم نگران است... عبدالحسین رو کرد به او و لبخندی زد. آرام و با حوصله گفت: آقا مرتضی! گفت: جانم. عبدالحسین گفت: اجازه می‌دی یک موضوعی رو خدمتت بگم؟ فرمانده گفت: خواهش می‌کنم حاجی، بفرما... خونسرد گفت: برای فرادش، احتیاجی نیست که من با نقشه و قطب نما برم... به آسمان و به شب اشاره کرد و گفت: فقط یک «یا زهرا(س)» و یک «یا الله» کار داره که ان شاء الله، منطقه رو از دشمن بگیریم... عبدالحسین حرفش را طوری با اطمینان گفت که اصلاً آرامش خاصی به بچه‌ها داد... شب عملیات، حاج عبدالحسین توانست زودتر از بقیه و با کمترین تلفات، هدف را بگیرد، با وجود این که منطقه عملیاتی او، زمین پیچیده‌تری هم داشت.» (همان: ۱۸۳ و ۱۸۲)

۴-۳. مراقبت

قال الله تعالی: «وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا؛ و خداوند بر هر چیزی نگهبان است.» (قرآن، احزاب: ۵۲)

امام خمینی (ره) در مسیر تفهیم هرچه بهتر و آسان تر مفهوم مراقبت، عالم را محضر پروردگار می‌خوانند، انسان‌ها را از انجام معصیت در محضر الهی بر حذر می‌دارند و نهی می‌کنند. (صحیفه امام، ۱۳۷۹، ج ۱۴: ۳۹۶)

اگر آدمی به آن مرحله از یقین برسد که همواره خداوند را ناظر اعمال خود ببیند، عالم از لوٹ گناه و پلیدی پاک خواهد گشت. ضیاء الدین سجّادی در باب مراقبه آورده است: «مراقبه، دانش بنده بود به اطلاع حق بر وی، استدامت این علم، مراقبت است؛ سالک باید یقین داشته باشد که حق همیشه او را می‌بیند...» (سجّادی، ۱۳۷۸: ۳۲) انسان باید در هر حال، خدا را حاضر و ناظر کردار و رفتار خویش ببیند چرا که «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» (قرآن، حدید: ۴)

شهید برونسی این مسئله را چندان به زبان نمی آورد اما در کردار و رفتارش، چیزی جز این اعتقاد نبود. بعد از عزیمت به مشهد و شاگرد سبزی فروشی شدن و مواجهه با کم فروشی های صاحب مغازه، در یک مغازه لبنیاتی شاگرد می شود که آنجا نیز با مشکلاتی شبیه غش در کار از سوی صاحب مغازه رو به رو می شود و از آنجا هم بیرون می آید و در درد دل شبانه با همسر خود... «گفت: کم فروشی می کنه، کارش غش داره؛ جنس بد رو قاطی جنس خوب می کنه و به قیمت بالا می فروشه، تازه همینم سبک تر می کنه؛ از همه بدترش اینه که می خواد منم لنگه خودش باشم!» (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۷ و ۲۶) این طرز تفکر و شیوه زیستن، چیزی جز اعتقاد قلبی به مبحث مراقبه نیست. در بیان خاطره ای دیگر از قول همسر شهید، اثر بارش شدید باران، دیوار حیاط خانه شان فرو می ریزد و دیگر حایلی میان حیاط و بیرون منزل باقی نمی ماند. از طرفی دیگر، شهید به دلیل نیاز مبرم به ایشان در جبهه، مُصرّ به رفتن سریع به خطّ مقدم است که با مخالفت همسرش مواجه می شود. همسر شهید با ناراحتی... «گفتم: همین درسته که من توی این خونه بی در و پیکر باشم، اونم با چند تا بچه کوچیک؟ باز هم سعی کرد آرامم کنه؛ فایده ای نداشت... گفت: نگاه کن، من از همون اول بچگی و از همون اول جوونی که تو روستا بودم، هیچ وقت نه روی پشت بام کسی رفتم، نه از دیوار کسی بالا رفتم، نه هم به زن و ناموس کسی نگاه کردم.» (همان: ۶۵)

شاهد دیگر در این زمینه، بازمی گردد به جریان برگشتن شهید برونسی از مکه مکرمه، بدون در اطلاع قرار دادن خانواده تا مراسمی تدارک دیده نشود و همین مسئله، ناراحتی همسرش را به همراه دارد؛ اعتقادات درونی شهید در این باره قابل تدبّر است که با همسر خود در میان می گذارد... «گفت: خوب گوش بده، بین چه می خوام بگم؛ من یک بسیجی ام، فرض کن که توی جبهه، چند نفری هم زیر دست من بودند [به نقل از همسر شهید: تا بعد از شهادتشان، نمی دانستم که چه مسئولیتی در جبهه دارند]، مثل همین شهید صداقت (از شهدای همسایه در محله طلباب) و شهدای دیگه؛ خودت رو بگذار جای همسر اونا که یک کسی با شرایطی که گفتم، رفته مکه و برگشته، حالا هم طاق بسته؛ شما از اون جا رد بشی، با خودت چی می گی؟ نمی گی شوهر ما رو کشتن، خودشون اومدن رفتن

مگه؟ همین رو نمی گی؟.... گفت: اگه یک قطره اشک از چشم یک یتیم بریزه، می دونی فردای قیامت خدا با من چه کار می کنه زن؟!....» (همان: ۱۲۷ و ۱۲۶)

۳-۵. مجاهده برای نیل به اهداف والای درونی

قال الله تعالی: «والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا: و آن ها که در راه خدا جهاد کنند، قطعاً به راه های خودشان هدایتشان خواهیم کرد.» (قرآن، عنکبوت: ۶۹)

«و بدان که اصل مجاهده، خوب باز کردن نفس است از آنچه دوست دارد؛ یعنی خلاف کردن اندر همه روزگار...» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۴۸) تمامی آنهایی که در صدد تحصیل کمال گام برمی دارند، متفق القولند که در نیل به کمال، همواره خواهش های نفس، مزاحم رسیدن به مقصود هستند لذا جز مخالفت، چاره ای نیست و در این راه، میراندن نفس و از بین بردن تمایلات نفس را لازم و بایسته برشمرده اند، البته این میراندن از طریق مجاهده و ریاضت - که البته نه به آن معنای سخت گیری های جسمی و روحی مرتاضان است - حاصل می آید و «برترین ریاضت و مشکل ترین تمرین و ورزش برای نفس و تسخیر قوای نفسانی و ایجاد حکومت عقل در کشور وجود، همانا عمل به دستورات اسلام و توجه به حلال و حرام آن و اطاعت مطلقه از خانم انبیاء (ص) و اهل بیت اطهارش می باشد.» (طاهری، ۱۳۸۱: ۸۸)

شهید برونسی نیز در رسیدن به مطلوب و هدف والای درون خویش، دست از تلاش برنداشت و در رسیدن به این مهم، از کوچکترین فرصت ها کمال بهره مطلوب را می برد و از سخت گیری به ستون بدن و چهارچوب تن دریغ نمی کرد. شهید با رفتن به آبادی زادگاه، سه تا از نوجوان های روستا را جهت آموزش درس طلبگی با خود به مشهد می آورد و خود، هزینه تحصیل و معاششان را تامین می کند و... «خودش هم شروع کرد به خواندن درس های حوزه، روزها کار و شب ها درس. همان وقت ها هم حسایی درگیر مبارزه با رژیم شده بود.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۸) حتی برای کسب روزی حلال، گویی در راه خدا مجاهده می کند که در این باره حجّت الاسلام رضایی می گوید: «بهتر و محکم تر از همه، او کار می کرد. خستگی انگار سرش نمی شد. به طرز کارش آشنا بودم. می دانستم برای معاش زن و بچه اش، مثل مجاهد در راه خدا عرق می ریزد و زحمت

می‌کشد. توی گرم‌ترین روزهای تابستان هم بنایی اش تعطیل نمی‌شد.» (همان: ۴۰)

این تلاش و مجاهدت بی‌دریغ شهید در صحنه‌های نبرد و در میدان جنگ نیز به طور ناخودآگاه، در روحیه هم‌زمان تأثیر مستقیم می‌گذاشت و آنها را نیز همپای شهید، به جهاد در راه خدا فرا می‌خواند. حمید خلخالی، (هم‌زمان شهید)، در این باره می‌گوید: «در تمام این مدت، چیزی که روحیه بچه‌ها را بالا می‌برد و باعث می‌شد خم به ابروشان نیاید، حضور خود عبدالحسین بود. جدیتی که داشت، کم نظیر بود. در آخرین قسمت کار، خود او تمام مسیرها را دقیقاً چک کرد. فرمانده گردان‌ها و گروهان‌ها و دسته‌ها را از مسیر عبور داد... همه را نسبت به مسیر و عوارضش توجیه کرد...» و در ادامه می‌افزاید: «بعد از عملیات، پاکسازی سریع شروع شد. عبدالحسین در جزئی‌ترین کارها، همپای بچه‌ها بود. به سنگرها سرکشی می‌کرد، اسیرها را می‌فرستاد عقب، حتی در جمع کردن اجساد دشمن کمک می‌کرد...» (همان: ۱۹۶ و ۱۹۵) این روحیه فداکارانه و این ایشار و از خودگذشتگی‌ها، ثمره وجودی سرتاپا عشق به میهن و اهل بیت پاک عصمت و طهارت است. سید کاظم حسینی در جایی دیگر از این روحیه، این گونه سخن می‌راند: «در جبهه همیشه مشکل‌ترین کارها، شکستن خطوط دشمن بود. او هم بین تمام کارها، همیشه سخت‌ترین را انتخاب می‌کرد و به عشق دین و مکتب، با همه وجودش برای به انجام رساندن آن، مایه می‌گذاشت.» (همان: ۲۰۱)

۳-۶. صبر در برابر مشکلات و سختی‌ها

قال الله تعالى: «أَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ: از صبر و نماز یاری جویند، زیرا خدا با صبر پیشگان است.» (قرآن، بقره: ۱۵۳)

ملاحسین کاشفی واعظ، در لب لباب مثنوی راجع به صبر چنین می‌نویسد: «و به صبر، نفس پاک شود از جمیع الوان ظلمات و کدورات آرزوها و تمنّاهای، و از ترک تعلّقات، دل صافی گردد...» (سجادی، ۱۳۷۸: ۲۶) صبر در واقع، تسلیم قضا و قدر الهی بودن است که عزالدین محمود کاشانی در این باب آورده است: «و صبر یکی از دو قاعده ایمانست، چنانکه در خبرست: الايمانُ نصفانِ نصفٌ صبرٌ وَنِصْفٌ شُكْرٌ چه هر چه پیش مؤمن آید از نعمت و بلا، داند که نتیجه قضا و قدر الهی و حاصل ارادت و اختیار حق است...» (کاشانی، ۱۳۲۳: ۳۷۹)

از دیگر خصوصیات شهید برونسی، صبر و تحمل زبانش در راه رسیدن به اعتقادات بود. سید کاظم حسینی در باب نگهداشتن سر از سوی شهید، چنین می‌گوید: «توی سر نگهداشتن، کارش یک بود؛ نمی‌خواست بگوید، نمی‌گفت. حتی ساواک حریفش نمی‌شد. یک بار که گرفته بودندش، دندان‌هایش را یکی یکی شکسته بودند، هزار بالای دیگر هم سرش آورده بودند ولی یک کلمه هم نتوانسته بودند از حرف بیرون بکشند.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۳۸)

همسر شهید هم از شکنجه‌های ساواک، سخن به میان آورده و حتی بدتر از شکسته شدن دندان‌های شهید، می‌گوید: «شکنجه‌های بدتر از این هم کرده بودندش [که سعید عاکف سخن از شرم زبان در بیان و عجز قلم درنگارش آنها به میان می‌آورد] روحیه‌اش ولی قوی تر شده بود و مصمم‌تر از قبل، می‌خواست به مبارزه اش ادامه بدهد.» (همان: ۵۰) علاوه بر اخلاص و پاکی نیت، هنگام مبارزه با کفر و طاغوت، روحیه صبورش در مقابل مصائب قابل ستایش بود تا جایی که همسر شهید اذعان می‌دارد که حتی هنگام سکه کردن پدرش، شهید برونسی شرایط جبهه و جنگ را رها نکرد و در جریان کفن و دفن پدرش نبود و در مقابل، هدایت عملیات میمک را عهده دار بود. در یک مکالمه تلفنی... «گفتم: این چه حرفیه شما می‌زنی؟ گفت: ملاحظه جبهه و جنگ از هر چیز دیگه‌ای واجب‌تره. گفتم: پس اگه خدای نکرده اتفاقی افتاد، چه کار کنیم؟ آهسته و با اندوه گفت: بیرین دفنش کنین..... [چند روز گذشت] عملیات میمک، تازه شروع شده بود. به هر زحمتی که بود، با چند تا واسطه پیدایش کردم و بالأخره تلفنی باهاش حرف زدم. گفتم: بابات به رحمت خدا رفت. آهسته از پشت تلفن گفت: اَنَا لِلّٰهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ.» (همان: ۱۴۸ و ۱۴۹) سید کاظم حسینی، هم‌رزم شهید، نیز در باب تحمل شهید در مقابله با سختی‌ها، این خاطره را یادآور می‌شود: «در همان حیص و بیص تعقیب عراقی‌ها، برخوردیم به بیست، سی تا جنازه سوخته! از شهدای مظلوم خودمان بودند و از بچه‌های تیپ بیست و یک.... با دیدن آنها، حال عبدالحسین ازین رو به آن رو شد. نشست کنار جنازه‌ها و شروع کرد به خواندن فاتحه. از چشم‌هاش معلوم بود، می‌خواهد گریه کند ولی نکرد. می‌دانستم به ملاحظه روحیه بچه‌هاست.» (همان: ۲۰۷ و ۲۰۶)

۷-۳. کشف و شهود به عنوان یکی از آثار کمال

قال الله تعالى: «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا: و اینکه اگر آنها در راه (ایمان) استقامت ورزند، به آب فراوان سیرابشان می‌کنیم.» (قرآن، جن: ۱۶)

«در شب معراج، خداوند به رسول خود خطاب فرمود: کسانی که در این عالم برای جلب رضای من عمل کنند، خصلت‌هایی را به آنها خواهم داد. از جمله فرمود: سخن خودم و سخن ملائکه ام را به آنان می‌شنویم و به اسراری که از بقیه بندگانم مخفی داشتم، آگاهشان می‌سازم.» (طاهری، ۱۳۸۱: ۳۳۸) آیات و روایات فراوانی وجود دارد که اگر آدمی، راه تقوا پیشه کند، خداوند قدرت تشخیص به او عطا می‌فرماید. درباب مبانی عرفان، تمامی اصول بیان نشد و هر آنچه آمد با کاستی‌های فراوان، لبّ مطلب را ادا نکرد، اما هدف ارائه اصولی بود که آدمی با رعایت آنها می‌تواند به کمال برسد؛ کمالی که خود دارای آثار و نشانه‌ها و درجات متفاوتی است و یکی از این آثار، رسیدن به مرحله عین الیقین است؛ یعنی پا از علم الیقین فراتر نهادن. [هرچند مرحله والای حق الیقین، بالاتر از همه مراتب است که مقال بحث در این باب نیست.] شهید برونسی با ساده زیستی توأم با خلوص یت، رضا، توکل، در همه حال خدا را ناظر اعمال خود دیدن، مجاهده فی سبیل الله و صبر در برابر آنچه پیش می‌آمد، این مهم را برای خویش مقدر ساخت.

«آدمی چون نورگیر از خدا هست مسجود ملایک زاجتبا»

(مثنوی، ج ۲: بیت ۱۳۵۳)^(۲)

چند روز قبل از عملیات بدر، بارها شهید برونسی به مناسبت‌های مختلف از شهادتش در عملیات قریب الوقوع بدر خبر می‌دهد. گاهی آن قدر مطمئن حرف می‌زند که می‌گوید: اگر من در این عملیات شهید نشوم، در مسلمانی ام شک کنید! و از آن بالاتر این که به بعضی‌ها از تاریخ و از محل شهادتش نیز خبر می‌دهد که چند روز بعد، همان طور هم می‌شود.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۶)

با توجه به مشغله‌های فکری امروزه و نبود اعتماد و اعتقاد بایسته میان آدم‌ها، هدف بر آن است تا زیاد در این مورد سخن به میان نیاید؛ لذا به نمونه‌هایی اندک،

اشاره‌هایی کوتاه می‌شود. عنوان اثر مورد کندوکاو، یعنی خاک‌های نرم کوشک، در واقع عنوان یکی از خاطره‌های کتاب است که به طور مفصل در صفحات ۱۰۱ تا ۱۱۶ کتاب و به نقل از هم‌رزم شهید، سید کاظم حسینی، روایت شده است. به صورت خلاصه اینکه در یکی از عملیات‌ها که شهید به همراه تعداد زیادی نیروی خط شکن به سمت دشمن در حرکت بود، باید از دشتی هموار و وسیع عبور می‌کردند. با منور دشمن موقعیت آن‌ها لو می‌رود و از مقابل و چپ و راست، زیر آتش بار دشمن بعضی قرار می‌گیرند. با گذشت مدت زمانی، از حمله آتش کم می‌شود. با به شهادت رسیدن تعدادی از نیروها، سید کاظم از حاجی برونسی می‌خواهد که برگردند اما حاجی در حالتی میان شک و تردید، سجده بر خاک می‌کند و به عالم بی‌خویشی فرو می‌رود. پس از مدتی، سر از خاک بر می‌دارد و مصمم، نیروها را با دادن گراهایی دقیق (۲۵ قدم به سمت راست و سپس، ۴۰ قدم به طرف جلو) به سمت دشمن روانه می‌سازد. همه متحیر از این دستورات، مجاب به انجام وظیفه می‌شوند و با قرار گرفتن در محل منظور و افروختن آتش به سمت مقابل، ابتدا سنگ‌های فرماندهی دشمن را از بین می‌برند و به تبع آن، دشمن نابود می‌شود. فردای آن روز در جریان پاکسازی منطقه، پس از واریسی دقیق منطقه از سوی سید کاظم، وی پی به این مسئله می‌برد که این ۲۵ قدم به راست، درست ابتدای معبری بوده که عراقی‌ها برای خود ساخته بودند و ۴۰ قدم به جلو، دقیقاً در تیررس سنگ‌های فرماندهی دشمن. با اصرار زیاد و پافشاری‌های بسیار سید کاظم، شهید برونسی پرده از راز آن اعداد و آن سجده برمی‌دارد و قسم یاد می‌کند که تمام آن دستورات را حضرت فاطمه (س) به ایشان داده بودند.

شاهد دیگر، نقل قول از خود شهید است برای همسرشان که مربوط می‌شود به مجروح شدن قبل از یکی از عملیات‌ها و اعزامشان برای درمان به یزد. گویا تیری بین استخوان و گوشت بازوی ایشان گیر کرده بود و دکتر اصرار به عمل داشت و در مقابل، شهید اصرار به رفتن... «قبل از اینکه فکر هر چیزی بیفتم، فکر اهل بیت (علیهم‌السلام) افتادم و فکر تو سئل. حال یک پرنده را داشتم که توی قفس انداخته باشندش... توی حال گریه و زاری خوابم برد؛ دقیقاً نمی‌دانم شاید

هم یک حالتی بین خواب و بیداری. به هر حال، توی همان حالت، جمال ملکوتی حضرت ابوالفضل (ع) را زیارت کردم. آمده بودند عیادت من. خیلی قشنگ و واضح دیدم که دست بردند طرف بازوم. حس کردم که انگار چیزی را بیرون آوردند. بعد فرمودند: بلند شو، دستت خوب شده.» (همان: ۱۶۵ و ۱۶۴) شهید دیگر احساس درد در بازو نمی کرد و با اصرار و پس از بازگو کردن حقیقت ماجرا به دکتر، دوباره از دست شهید عکس گرفته شد و اثری از تیر نبود.

به نقل از همسر شهید: «یکبار خاطره ای برام تعریف می کرد. می گفت: کنار یکی از زاغه مهمات ها سخت مشغول بودیم... گرم کار، یک دفعه چشم افتاد به یک خانم محجبه با چادری مشکی! داشت پا به پای ما، مهمات می گذاشت داخل جعبه ها... اصلاً حواسم به این نبود که هیچ زنی را نمی گذارند وارد آن منطقه بشود. به بچه ها نگاه کردم؛ مشغول کارشان بودند. بی تفاوت می رفتند و می آمدند. انگار آن خانم را نمی دیدند... موضوع عادی به نظر نمی رسید... تا رعایت ادب شده باشد، سینه ای صاف کردم و خیلی با احتیاط گفتم: خانم! جایی که ما مردها هستیم، شما نباید زحمت بکشین. رویش طرف من نبود. به تمام قد ایستاد و فرمود: مگر شما در راه برادر من زحمت نمی کشید؟ یک آن، یاد امام حسین (ع) افتادم و اشک توی چشم هام حلقه زد... بی اختیار شده بودم و نمی دانستم چه بگویم. خانم همان طور که روشن آن طرف بود، فرمودند: هر کس که یاور ما باشد، البته ما هم یاری اش می کنیم.» (همان: ۱۶۶)

این گونه خاطره ها را نمی شود آنقدر خلاصه کرد تا هم ناقص نشود و هم اصل مطلب ادا شود و از سویی دیگر، جایی برای قضاوت نیز باقی نمی ماند؛ پس با اشاره به موضوع خاطرات در این زمینه و ذکر نشانی مطالب، به این فصل خاتمه داده می شود. در خاطره ای با عنوان «شاخک های کج شده» (صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۷)، صحبت از میدان مینی پیش روی است که نه راه پیش گذاشته و نه روی پس. شهید برونسی با سجده بر خاک و توسل به حضرت رقیه (سلام الله علیها)، بعد از مدتی بی خویشی، دستور به گذر از میدان مین می دهد و در عین ناباوری، حتی یک مین هم عمل نمی کند و این حیرت زمانی دوچندان می شود که فردای عملیات و در جریان پاکسازی، بر روی بعضی مین ها رد پوتین رزمندگان آشکار

بود و حتی شاخک‌های برخی مین‌ها کج شده بود؛ مین‌هایی که با کوچک‌ترین اشاره‌ای منفجر می‌شدند.

همچنین سید کاظم حسینی خاطره‌ای تعریف می‌کند قبل از عملیات بدر، آخرین عملیات شهید برونسی، و در آن یادآور وصیت‌هایی از شهید می‌شود که گویی به شهید برونسی الهام شده بود. این آخرین دیدار آنهاست و پس از وی، سید کاظم می‌ماند و حتی با خنده معنی‌داری گفته بود: «ان شاء الله که شما سال‌های زیادی زنده می‌مونی.» این خاطره در میان تعدادی از خاطرات دنباله‌داری است از سید کاظم حسینی که تحت عنوان «تک‌روها» بیان شده است و این قسمت از نقل خاطره‌ها، پرحجم‌ترین و مفصل‌ترین قسمت کتاب را از صفحه ۲۰۰ تا صفحه ۲۲۵ به خود اختصاص داده است.

۴- تحلیل مبانی اخلاقی شخصیت شهید عبدالحسین برونسی

۴-۱. توسل به ائمه اطهار

قال الله تعالی: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم.» (قرآن، شوری: ۲۳)

«حدیثی از فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا (ص) در تفسیر آیه شریفه مذکور نقل کرده‌اند که رسول خدا درباره فضیلت محبت اهل بیت اطهارش (علیهم السلام) چنین فرمودند: اگر کسی با حب آل محمد (ص) از دنیا برود، شهید، بخشیده شده، توبه کرده و مؤمن کامل از دنیا رفته است.» (طاهری، ۱۳۸۱: ۱۵۶ و ۱۵۵) به جرأت می‌توان گفت آنان که با شخصیت و خلق و خوی شهید برونسی آشنایی داشتند و پس از شهادت وی از طریق اقوال اطرافیان کم و بیش بدان معرفت پیدا کردند، با شنیدن نام این شهید بزرگوار، به احتمال فراوان، اولین ویژگی شخصیتی که به ذهنشان خطور خواهد کرد، مبحث توسل شهید به اهل بیت عصمت و طهارت و نیز بانوی دو عالم، بی بی فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، است که همواره از ایشان با نام مادر یاد می‌کرد. این وجود ملامال از عشق به این بزرگواران، شهید را به چنان پولادمردی انعطاف پذیر تبدیل کرده بود

که از یک سو، دشمن برای سرش جایزه تعیین می نمود و از سوی دیگر، با داشتن درجه فرماندهی، یکبار هم بدون ایستادن در صف، غذایش را نگرفت.

هنگامی که در دوران خدمت سربازی، او را به عنوان مأمور شخصی همسر یکی از افسران طاغوت در ویلای شخصی آن افسر برگزیدند، وی بادیدن سر و وضع بی حجاب همسر سرهنگ طاغوتی، سریع از آنجا گریخت و به دستور مقامات بالا، مدت ۲۷ روز پیاپی مأمور نظافت ۱۸ توالی شد که در ایام عادی در روز، ۸ نفر نوبتی آن ها را تمیز می کردند. در ادامه، سرگردی که وی را تیبه کرده بود، به امید سر عقل آمدن، دوباره او را تحریک و از ناز و نعمت ویلای سرهنگ صحبت کرد که شهید در آن لحظات.... «عرق پیشانی ام را با سر آستین گرفتم. حتماً توی آن لحظه، خدا و امام زمان (عج) کمکم می کردند که خودم را نیاختم....» (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۰)

این توسل، در میان هم‌زمان و خانواده شهید نیز رسوخ کرده بود به طوری که هنگام دستگیر شدن وی از سوی ساواک، همسر شهید در مخفی کردن رساله امام، اعلامیه‌ها و نوارهای سخنرانی درمانده می‌شود و در نهایت، با توسل به امام زمان (عج)، آنها را در میان قالی‌ها و در متگای زیر سر دخترش قایم می‌کند و مأمورین هر چه می‌گردند، چیزی نمی‌یابند... «آنها شروع کردند به گشتن خانه. گاهی زیر چشمی، قالی‌ها را نگاه می‌کردم. کافی بود یکی شان را برگردانند تا نوارها را پیدا کنند. متوسل شدم به آقا امام زمان (سلام الله علیه). آقا هم چشم آنها را گویی کور کرده بودند. انگار نه انگار که ما توی خانه قالی داریم. طرفش هم نرفتند.» (همان: ۵۲)

یکی از بارزترین عواملی که همواره منجر به پیروزی شهید در عملیات‌های پیش رو می‌گشت، بی‌شک حاصل این عشق و ارادت بود. عشق و ارادت‌ی که مشکلات و سختی‌های عملیات را برایش آسان می‌ساخت و صحبت از تاکتیک و تکنیک جنگی و امکانات زرهی و... را به هیچ می‌شمرد. در جلسه‌ای پیش از عملیات ادغامی با لشکر ۷۷ خراسان و یک لشکر دیگر، همه فرماندهان از تاکتیک‌های نظامی و جنبه‌های کلاسیک سخن می‌رانند؛ حاجی با آن صفا و سادگی، جلو می‌رود و شروع به سخن می‌کند... «جو جلسه یک‌دفعه از این رو به

آن رو شد. تو ظرف چند ثانیه، صدای گریه از هر طرف بلند شد... با همان شور و حال غیر قابل وصفش ادامه داد: ما هر چی داریم، اینهاست؛ اسلحه و وسیله درسته که باید باشه ولی اون کسی که می خواد بچکاند ماشه آرپی جی رو، اول باید قلبش از عشق امام حسین (ع) پُر شده باشه؛ اگه این طوری نباشه، نمی تونه جلو تانک T-72 عراق بند بیاره....» (همان: ۸۷)

از دیگر نمونه‌های بارز توسل، حکایت «خاک های نرم کوشک» است که در باب اتفاقات پیش آمده در آن، در قسمت کرامت توضیحاتی داده شد. این عملیات از همان آغاز، رنگ و بوی توسل داشت و این را سید کاظم حسینی می گفت: «حالا چشم و امید همه به گردان ما بود و چشم امید ما به لطف و عنایت اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام). شاید اغراق نباشد اگر بگویم بیشتر از همه، خود عبدالحسین حال توسل پیدا کرده بود. وقت راه افتادن، چند دقیقه‌ای برای پیدا کردن پیشانی بند معطل کرد... حال و هوای خاصی داشت. خواستم توی پرش نزده باشم. خودم هم کمکش کردم. بالأخره یکی پیدا کردیم که روش با خط سبز و با رنگ زیبایی نوشته بود: «یا فاطمه الزهرا (س) ادر کنی.» (همان: ۱۰۳) در ادامه هم بحث آن ۲۵ قدم به راست و ۴۰ قدم به جلو پیش می آید که شهید چنین از آنها یاد می کنند: «...توی همان حال و هوا، صورتم را گذاشتم روی خاک نرم اون منطقه و متوسل شدم به وجود مقدس خانم حضرت فاطمه زهرا (س). چشم‌هایم را بستم و چند دقیقه‌ای با حضرت راز و نیاز کردم... در همان اوضاع، یک دفعه صدای خانمی به گوشم رسید؛ صدایی ملکوتی که هزاران جان تازه به آدم می‌بخشید. به من فرمودند: فرمانده!... فرمودند: این طور وقت ها که به ما متوسل شوید، ما هم از شما دستگیری می کنیم؛ ناراحت نباش... لرز عجیبی توی صدای عبدالحسین افتاده بود. چشم‌هایم پر از اشک شد. ادامه داد: چیزهایی که دیشب به تو گفتم که برو سمت راست و برو کجا، همه اش از طرف همان خانم بود.» (همان: ۱۱۵ و ۱۱۴)

خاطره «شاخک های کج شده» نیز نمونه ای دیگر از توسل است که در قسمت کرامت به آن اشاره شد. عباس تیموری از دیگر هم‌زمان شهید، این گونه روایت می کند: «بعد از عملیات، ارتباط معنوی شهید برونسی با ائمه اطهار،

خصوصاً حضرت صدیقه کبری (س) برام روشن تر شده بود. دقیقاً همان جایی که روی نقشه انگشت گذاشت، شهید شد؛ یعنی چهارراه خندق. او با شهادتش، تسلیم و اسلام خود را ثابت کرد.» (همان: ۲۳۸)

۴-۲. احترام به والدین

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ أَبِيهِ نَظَرَ مَاتَ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ تَقْبَلِ اللَّهُ لَهُ صَلَوةَ: هر کس به پدر و مادر خود به دیده دشمنی بنگرد، خداوند نمازش را قبول نکرده و نمی پذیرد؛ حتی در صورتی که آن دو نیز به او ستم کرده باشند.» (اصول کافی، ج: ۲، ۳۴۹) از وظایف مسلم انسان - که مورد تأکید فراوان خداوند است - والا شمردن جایگاه پدر و مادر است. احترام به والدین، اهم احترام به اطرافیان است که به علاقه عام و خاص، شامل احترام شهید به همسر، فرزندان و همزمان نیز هست. شهید برونسی از همان ایام کودکی و نوجوانی، نهایت رعایت ادب را در برخورد با والدین خود به جا می آورد به طوری که... «یک روز که از مدرسه آمد، بی مقدمه گفت: از فردا اجازه بدین دیگه مدرسه نرم... گفت: آخه بابا، روم نمی شه به شما بگم. گفتم: نه به من بگو... اسم معلمش را با غیظ آورد و گفت: روم به دیوار، دور از جناب شما، دیروز این پدر سوخته رو با یک دختری دیدم، داشت...» (عاکف، ۱۳۸۷: ۱۵ و ۱۴)

شهید برونسی پس از اجرا شدن طرح اصلاحات ارضی و نپذیرفتن زمین از سوی رژیم، به مشهد عزیمت می کند و آنجا با تلاش شبانه روزی، ادامه زندگی را به همراه خانواده در پیش می گیرد. در آن ایام، سادگی مردمان روستا و کم بضاعتی شان، موجب می شد تا اکثراً به دلیل سواد اندک و معلومات ناکافی، زمین تقسیم شده را بپذیرند که یکی از این خانواده ها، پدر و مادر شهید بودند. همسر شهید روایت می کند که: «یک روز، مادرش از روستا آمد دیدنمان. یک بقیچه نان و دو، سه کیلو ماست چکیده و چیزهای دیگری آورده بود برامان... نه خودش خورد و نه گذاشت من و حسن به آنها دست بزنیم. مادرش که رفت حرم، سریع بقیچه نان و چیزهای دیگر را برد توی یک مغازه و کشید. به اندازه وزنشان، پولش را حساب کرد و داد به چند تا فقیر که می شناخت. آن وقت، تازه اجازه داد

ازشان بخوریم. مادرش را هم نگذاشت یک سر سوزن از جریان خبردار شود، ملاحظه ناراحت نشدنش.» (همان: ۲۷)

۴-۳. قناعت و تلاش برای کسب روزی حلال

قالَ اللهُ تَعَالَى: «لَا تُهْلِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللهِ: مبادا اموال و فرزندانان، شما را از یاد خدا غافل سازند.» (قرآن، منافقون: ۹)

خداوند در قرآن کریم، بارها به این مسئله اشاره نموده است که مال، همچون مقام‌های پست دنیوی، کمالی را برای صاحب آن میسر نخواهد ساخت. ابوالقاسم قشیری در تعریف قناعت آورده است: «گفته اند آرام دل بود به وقت نیافتن آنچه دوست داری.» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۴۰) شهید به کسب روزی حلال و به دست آوردن آن از طریق ریختن عرق جبین، عقیده ای خاص داشت. همسر شهید در این باره می گوید: «آن وقت ها [اول ازدواج] توی روستا کشاورزی می کرد. خودش زمین نداشت، حتی یک متر. همه اش برای این و آن کار می کرد. به همان نانی که از زحمتکشی درمی آورد، قناعت بود و خیلی هم راضی.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۲۱) حتی زمان اجرایی شدن قانون اصلاحات ارضی، تن به قبول زمین نداد... «آخرین نفری که پیش عبدالحسین آمد، صاحب زمین بود؛ همان زمینی که می خواستند بدهند به ما. گفت: عبدالحسین برو بگیر. حالا که از ما به زور گرفتن، من راضی ام که مال شما باشه؛ از شیر مادر برات حلال تر. تو جوابش گفت: شما خودت خبر داری که چقدر اون آب و ملک‌ها، مال چند تا بچه یتیم بی سرپرست بوده، اینا همه رو با هم قاطی کردن. اگه شما هم راضی باشی، حق یتیم رو نمی شه کاری کرد.» (همان: ۲۳)

هنگام عزیمت به مشهد مقدس و بیرون شدن از مغازه های سبزی فروشی و لبنیاتی به دلیل ناپاکی کار و غش از سوی صاحبان مغازه، رفتن سرگدر را با خرید بیل و کلنگ به جان خرید، تنها برای کسب روزی حلال. همسر شهید در این باب می گوید: «کارش جان کندن داشت. با کار لبنیاتی که مقایسه می کردم، دلم سوخت. همین را هم به اش گفتم؛ گفت: هیچ طوری نیست، نون زحمتکشی، نون پاک و حلالیه، خیلی بهتر از کار اوناست.» (همان: ۲۷)

جدیت در کار را لازمه کسب روزی حلال و مدیون صاحبکار نبودن می‌دانست. حجّت الاسلام رضایی نقل کرده: «کمتر کارگری باهاش دوام می‌آورد. همیشه می‌گفت: نانی که من می‌خورم، باید حلال باشه. می‌گفت: روزقیامت من باید از صاحبکار، طلبکار باشم، نه او از من.» (همان: ۴۱)

خاطره فانوس از قول سید کاظم حسینی نیز که در صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱ کتاب بیان شده، گونه دیگری از نگاه خاص شهید برونسی به بیت المال است. شهید برونسی حتی هنگامی که از طرف سپاه برای اعزام به مکه مکرمه، راهی آن دیار می‌شود، در بازگشت، تلویزیونی را همراه خود می‌آورد تا از طریق فروش آن، پول سپاه را برگرداند و زیر دین بیت المال نباشد. صادق جلالی در این باره آورده است که... «[شهید] گفت: راستش، من برای این زیارت حجّی که رفتم، یک حساب دقیق کردم، دیدم کلّ خرجی که سپاه برای من کرده، شونزده هزار تومن شده... حالا هم می‌خوام این تلویزیون رو، درست به همون قیمت بفروشم که پولش رو بدم به سپاه تا خدای نکرده، مدیون بیت المال نباشم.» (همان: ۱۲۸) سید کاظم حسینی در خاطره ای دیگر روایت می‌کند که به هر یک از فرماندهان، از طرف سپاه یک قطعه از لوازم خانگی می‌دادند؛ در این ایام که شهید برونسی در جبهه و سید کاظم مرخصی آمده بود، ماشین لباسشویی را که سهم شهید شده بود، به خانه شهید برد. شهید برونسی هنگام آمدن به مرخصی، با دیدن ماشین لباسشویی در خانه، بسیار ناراحت می‌شود و گله و شکایت خود را از سید کاظم ابراز می‌دارد... «آهی از ته دل کشید. نگاهش را از نگاهم گرفت و خیره طرف دیگری شد. تازه همین حقوقی رو هم که می‌گیرم، نمی‌دونم حتمّ باشه یا نه؛ اصلاً وقتی که می‌آم مرخصی، باید برم کار کنم و خرج زن و بچه رو در بیارم و باز برم جبهه؛ اون وقت شما به خودتون اجازه این کارها رو می‌دین؟!» (همان: ۱۳۶) و قابل تأمل تر آنکه تا هنگام شهادت، حتی به خانواده اجازه نمی‌دهد تا آن را از داخل کارتن درآورند.

۴-۴. امید به درگاه الوهیت (نهی یأس و ناامیدی)

قال الله تعالی: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْكٰفِرُونَ» از رحمت خدا محروم نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.» (قرآن، یوسف: ۸۷)

برقراری و ایجاد توازن میان خوف و رجا، همواره تأکید مستقیم دین اسلام بوده و هست. ناامیدی، تنها مختص بخشش گناهان در آخرت نیست بلکه احساس یأس هنگام مشاهده گره در امور دنیوی نیز، خود گناهی نابخشودنی است چرا که پروردگار، خود همیشه حامی و پشتیبان بندگان خویش است. در کلام و رفتار شهید برونسی نیز گویی نشانی از ناامیدی نبود و در همه کارها با چشم دوختن به درگاه الهی، دست به انجام امور می زد. حجت الاسلام رضایی نقل خاطره ای می کند در باب زمینی که می خواست شبانه دور آن را دیوار بکشد چرا که در طول روز، دولت آن زمان (رژیم طاغوت) علناً برای ساخت و ساز، حق و حساب می خواست. «تصمیم گرفتم شبانه دور زمین را دیوار بکشم. رفتم پیش اوستا عبدالحسین و جریان را به اش گفتم. گفت: یک بنای دیگه هم می گم بیاد، خودتم کمک می کنی، انشاءالله یک شبه کلکش رو می کنیم...» در جریان کار، اوستای کمکی که آمده بود، سرما زده می شود و کار را نیم کاره رها می کند و نگرانی راوی زمانی دوچندان می شود که مبادا شهید برونسی [اوستا عبدالحسین] هم دست از کار بکشد... «اگرهم او کار را نیمه ول می کرد، من حسابی توی دردسر می افتادم. لبخندی زد. دست گذاشت روی شانهم. گفت: ناراحت نباش؛ به امید خدا، خودم کار اون رو هم می کنم...» (عاکف، ۱۳۸۷: ۴۱ و ۴۰)

همرزمان شهید نیز از روحیه و امید بالای شهید، خاطراتی درخور دارند؛ برای نمونه، حمید خلخالی نقل کرده: «یک شب عبدالحسین از گرد راه رسید. رو کرد به من و گفت: حمید، بچه های شناسایی روجمع کن. پرسیدم برای چی؟ لبخند شیرینی زد و گفت: به امید خدا و چهارده معصوم (علیهم السلام)، می خوایم بزیم اون دژ آهنی^(۳) رو، روی سر دشمن خراب کنیم.» (همان: ۱۹۴) این روحیه با نشاط و امیدوار، موجب فتوح و پیروزی های فراوانی برای گروهان و گردان تحت فرماندهی شهید شده بود.

۴-۵. بر پایی نماز شب و تأکید بر قرآن آموزی

قال الله تعالی: «وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً وَّ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَّ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً: و نام خدا را صبح و شام (به عظمت) یاد کن و شب را برخی [در نماز]

به سجده خدا پردازد و شام دراز را به تسبیح و ستایش او صبح گردان.» (قرآن، انسان: ۲۶)

از مؤثرترین عوامل و اسباب کمال، شب زنده داری و راز و نیاز با معبود یکتا و خواندن نماز شب است و اهل دل، هنگامه راز و نیاز با معشوق حقیقی خود را بهترین ساعات می دانند. علاوه بر این، در آیات و روایات از قرآن به عنوان منجی انسان از بوار و نابودی و موجب رستگاری او از سایه ظلمانی گمراهی و معجون مفرح دفع امراض روحی و نیز بهترین دلیل رهایی از عذاب الهی یاد شده است. به واقع، قرآن مایه صفای باطن و روشنگری دل و ضمیر آدمی است که زنگار جهل را از صحیفه دل می زداید.

شهید برونسی در برپایی نماز شب، عزم راسخی داشت چنان که سید کاظم حسینی در قالب یکی از خاطراتش می گوید: «یک ساعتی مانده بود به اذان صبح. جلسه تمام شد. آمدیم گردان. قبل از جلسه هم رفته بودیم شناسایی. تا پیام رسید به چادر، خسته و کوفته ولو شدم روی زمین. فکر کردم عبدالحسین هم می خوابد... بیشتر از همه ما، فشار کار روی او بود... احتمالش را هم نمی دادم، حالی برای خواندن نماز شب داشته باشد. خواستم کار او را بکنم، حریف خودم نشدم... اذان صبح آمد بیدارمان کرد... به صورتش نگاه کردم. معلوم بود که مثل هر شب، نماز با حالی خوانده است.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۹۸)

در کشاکش جنگ و در اوج درگیری و مشغله های ذهنی هم از تربیت فرزندان غافل نمی شود و در ایام تعطیلات تابستان، فرزند بزرگش، حسن، را به جبهه نزد خود می آورد. «مرانشان کنار خودش. دستی به سرم کشید و پرسید: می دونی برای چی قبول کردم که بیای جبهه؟ با نگاه لبریز از سوال گفتم: نه. گفت: تنها کاری که تو این سه ماه تعطیلی از تو می خوام، اینه که قرآن یاد بگیری. پشت جبهه هم که بودیم، حرص و جوش این یک مورد را زیاد می زد.» (همان: ۱۷۷)

فرزند شهید در خاطره ای دیگر، سخن از بهترین لحظات، آن مدتی را یادآور می شود که ذکرش پیش از این آمد... «بهترین خاطره ام از آن دوره، تو نیمه های شب بود؛ وقت هایی که بابام بلند می شد و در دل شب نماز می خواند و

قرآن. دلم هنوز پیش آن ناله‌ها و راز و نیازهای پرسوز و گداز مانده است!» (همان: ۱۸۰) در پایان این بخش، آوردن فرازی از وصیت‌نامه شهید در این مورد خالی از لطف نیست: «فرزندانم، خوب به قرآن گوش کنید و این کتاب آسمانی را سرمشق زندگی تان قرار بدهید. باید از قرآن استمداد کنید و باید از قرآن مدد بگیرید و متوسل به امام زمان (عج) باشید.» (همان: ۲۶۲)

۴-۶. دوری گزینی از مقام و پرهیز از شهرت و ثروت

قال الله تعالی: «انما أموالکم و اولادکم فتنه. همانا اموال و فرزندانان، وسیله آزمایش شماست.» (قرآن، تغابن: ۱۵)

امام علی (ع) خطاب به اشعث بن قیس که از طرف ایشان حاکم آذربایجان گشته بود، فرمودند: «مبادا پنداری که امارت و حکومت، طعمه لذیذی برای توست و تو به لقمه چرب و نرمی دست یافته‌ای؛ این امارت، اماتی در گردن توست و تو از طرف مافوق خود، تحت نظارت بوده و کارهایت به دقت زیر نظر است و باید مطیع مافوق باشی.» (نهج البلاغه، نامه ۵)

اصل مورد بحث که در اینجا به عنوان یکی از مبانی اخلاقی ارائه شده است، اگرچه در اخلاق هم وجود دارد ولی بیشتر در قالب «ترک تعلقات»، به عنوان یکی از اصول عرفانی مطرح می‌گردد. نگارندگان بر این نظر دارند که با توجه به مشغله‌های روزافزون زندگی در زمان شهید برونسی، علی‌الخصوص برای شخص وی، و نیز موقعیت‌های رفاهی فراوانی که گاه برای وی - که البته براساس توانایی‌های ارائه شده - پیشنهاد می‌گشت، این مقوله را ذیل اصول اخلاقی مطرح نماید.

همانا پُست و مقام، فی نفسه برای آدمی حصول کمال نمی‌نماید و این واقعیتی بود که شهید به آن دست یافته بود. این اجتناب و دوری از پست و مقام و ثروت، همه و همه برخاسته از تواضع و خاکساری شهید بود که در مبحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد. شهید برونسی تا آن حد به درجه خودشکستگی رسیده بود که به نوبت و برابر با همه بچه‌های سنگر و گردان، در شستن ظروف مشارکت می‌کرد و حتی هنگام توزیع غذا، در صف و پشت سر دیگر رزمندگان می‌ایستاد. در خاطره‌ای با عنوان «میوه برای همه»، در صفحه ۹۹ کتاب، وقتی

مأمور تدارکات تنها برای آنهایی که در سنگر در حال برگزاری جلسه بودند، میوه آورد.... «حاجی به حرف آمد و گفت: برای تمام نیروها این را گرفتی یا نه؟ او که میوه آورده بود، با چشم‌های گرد شده اش جواب داد: نه حاج آقا، این جوری که خرجمان خیلی زیاد می‌شه. عبدالحسین اخم‌هایش را کشید به هم و گفت: مگه فرق ما با بقیه چیه؟ ما این جا نشستیم و داریم رو نقشه و کاغذ کار تئوری می‌کنیم؛ اونا هستن که فردا باید انرژی رو مصرف کنن و برن تو دل دشمن.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۹۹)

در نقل خاطره دیگری از قول سید کاظم حسینی آمده است: «خبر آن عملیات^(۴) مثل توپ توی منطقه صدا کرد.... یادم هست همان روز چند تا خبرنگار و چند تا از فرماندهان رده بالا آمدند سراغ عبدالحسین. سؤال همه یکی بود: آقای برونسی، شما چطور این همه تانک و نیرو رو منهدم کردین، اون هم با کمترین تلفات؟! خونسرد و راحت جواب داد: من هیچ کاره بودم، برین از بسیجی‌ها و از فرمانده اصلی اونا [امام زمان (عج)] سوال کنین.» (همان: ۱۱۶ و ۱۱۵)

جالب آنکه زمان بستری بودن شهید در بیمارستان هفده شهریور، هر زمان همسر شهید به ملاقات ایشان می‌رفت، متوجه دو نفر بود که همیشه در کنار تخت شهید بودند و هنگام پرسیدن از هویتشان، شهید از آنها تنها به عنوان دو دوست یاد می‌کرد. بعد از شهادت شهید برونسی، آن دو نزد همسر شهید رفته بودند و به همسر شهید گفته بودند که آنها محافظان شخصی شهید بودند و همسر شهید با شنیدن این واقعیت، دچار بهت و حیرت شده بود. حتی در جریانی دیگر که شبانه برای ترور به در منزل شهید آمده بودند، شهید با طفره رفتن و رد ماجرا، سعی در پنهان نمودن واقعیت امر می‌نمود و همواره تلاش داشت تا خانواده، اهالی محل و دیگران از اُست و مقامش با خبر نشوند. برادر شهید در خاطره‌ای قابل تأمل آورده است که با دستور مستقیم فرمانده لشکر، او را به عنوان فرمانده گردان عبدالله انتخاب می‌کنند. شهید سر باز می‌زند و سخن از امام نهم و عمر اندک ایشان به میان می‌آورد که ایشان در سن جوانی شهید شدند، حال من با ۴۲ سال سن، تازه پی فرماندهی باشم؟! خلاصه فردا صبح، تصمیم جدیدی می‌گیرد که همه را متحیر می‌سازد و با رفتن به مقر تیپ، درخواست دیروز را می‌پذیرد. با اصرار

اطرافیان، پس از چند روز در مسجد، پرده از رازی برمی دارد و می گوید که همان شب، خواب امام زمان (عج) را دیده که به وی فرموده اند: «شما می توانی فرمانده تیب هم بشوی ...»... «یادم هست آخر وصیت نامه اش نوشته بود: اگر مقامی هم قبول کردم، به خاطر این بود که گفتند: واجب شرعی است و گرنه، فرماندهی برای من لطفی نداشت.» (همان: ۱۱۸ و ۱۱۷) فرازی از وصیت نامه شهید: «فرماندهی برای من لطف نیست، گفتند این یک تکلیف شرعی است، باید قبول بکنید و من براساس اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، قبول کردم.» (همان: ۲۶۲)

۴-۷. تواضع و فروتنی

قال الله تعالی: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ و بندگان (خاص خداوند) رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر، بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام گویند.» (قرآن، فرقان: ۶۲)

از جمله صفات پسندیده و مورد رضای حضرت حق و بندگان پاکش، تواضع و فروتنی است که اگر این اظهار خشوع از صاحبان پُست و مقام و مرتبه باشد، بدون شک خوشایندتر است.

«بلندیت باید تواضع گزین که آن بام را نیست سَلِّمْ^(۵) جز این».

(سعدی، باب تواضع، بیت ۲۰۲۷)

و خداوند بلند مرتبه را باید در قلوب انسان های خاشع جستجو کرد چنانکه موسی (ع) آنگاه که خداوند را طلبد: «یا رَبِّ أَيْنَ أَطْلُبُكَ؟» پاسخ شنید: «عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ». حجت الاسلام رضایی در بیان خاطره ای پیرامون تواضع شهید برونسی، صحبت از هنگامی می کند که رزمندگان برای تهیه غذا صف ایستاده بودند... «رفتم جلو. احوالش را پرسیدم. گفتم: شما چرا و ایستادی تو صف غذا، آقای برونسی؟! مگه فرمانده گردان... بقیه حرفم را نتوانستم بگویم. خنده از لب هاش رفت. گفت: مگر فرمانده گردان با بسیجی های دیگه فرق می کنه که باید غذا بدون صف بگیره؟ یاد حدیثی افتادم: "مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللهُ" پیش خودم گفتم: بیخود نیست آقای برونسی این قدر توی جبهه ها پرآوازه شده.» (عاکف، ۱۳۸۷: ۷۶)

سید کاظم حسینی در نقل خاطره‌ای بیان می‌کند: «آن شب، کار شستن ظرف‌ها به عهده حاجی بود. هر چند شب یک‌بار، نوبتش می‌شد...دایم توی خط می‌رفت و هزار کار و گرفتاری داشت ولی یک‌دفعه نشد شهرداری^(۶) اش را بدهد به دیگری [در این بین، یکی از بچه‌ها می‌خواست زرننگ بازی در بیاورد، آرام ظروف را برداشت و برد پای شیرآب که بشورد که حاجی سر رسید و با اصرار، او را از این کار منع کرد.] اصرارش فایده‌ای نداشت. از او پیله‌تر، حاجی بود. آخرش گفت: شما می‌خوای اجر این کارو از من بگیری؟ این کار، اجرش از اون شناسایی من پیشتره. درسته که من فرمانده گردان هستم ولی اگر برم دنبال کارها، اون وقت ظرفم رو یکی بشوره و لباسم رو یکی دیگه، این که نشد فرماندهی که!» (همان: ۹۷ و ۹۶)

شهید والامقام، علاوه بر عشق فراوان به ائمه اطهار، برای سادات نیز احترام خاصی قائل بود و سید کاظم حسینی نقل می‌کند که حتی یک‌بار هم نشد، زودتر از من وارد جایی شود و حتی یک‌بار که به جلسه مهمی می‌خواستیم برویم، به شهید اصرار کردم، زودتر از من وارد شود چرا که پرستیز فرماندهی شان ایجاب می‌کند و شهید در جواب گفتند: «اون پرستیزی که می‌خواد با بی‌احترامی به سادات باشه، می‌خوام اصلاً نباشه!» (همان: ۱۰۰)

در خاطره دیگری با عنوان قشنگ «خودبینی» از همسر شهید، اشاره به سخنرانی برونسی در مسجد گوهرشاد می‌شود که شهید، فرزند خردسالش، ابوالفضل، را که از دوری پدر بی‌تابی می‌کرد، با خود می‌برد و در پایان سخنرانی، حتی کهنه بچه را عوض می‌کند. در نقل دیگری از حسن، فرزند ارشد شهید، که در ایام تعطیلات تابستان به جبهه نزد پدر رفته بود، اشاره به انتقال تیپ جواد الاثمه به یک روستای متروکه می‌شود که در آن روستا، غیر از خانه‌های کاه‌گلی و نیمه خراب، تک و توکی هم خانه‌های سالم و پا برجا به چشم می‌خورد. چند بسیجی در همان بدو ورود به روستا، یک خانه دوطبقه را که ظاهر سالمی هم داشت، جهت اقامت خود برگزیدند که با شکایت و ناراحتی یکی از دوستان رده بالای شهید و اینکه اینجا باید از آن مسئول تیپ باشد، به خود آمدند و شروع کردند به جمع جور کردن وسایل «یکهو دیدم بابام اخم‌هایش را کشید توی هم.

رفت نزدیک و به رفیقش گفت: چرا این حرف رو زدی؟ فرماندهی یعنی چه؟ خیلی ناراحت حرف می زد. رو کرد به بچه های بسیجی و ادامه داد: نمی خواد بیاین بیرون، همین جا باشین. رفیقش گفت: پس شما چی حاج آقا؟ بابا گفت: خدا برکت بده به این همه چادر.» (همان: ۱۷۷ و ۱۷۶) نمونه های بسیار دیگری از این خاکساری و تواضع در کتاب به چشم می خورد که با مراجعه به اثر مورد بحث، می توان با آنها روبه رو شد.

۵- نتیجه

آقای سعید عاکف، گردآورنده مجموعه مذکور، در کنار فراهم آوردن خاطرات اطرافیان شهید عبدالحسین برونسی، به واقع اثری عرفانی- اخلاقی را مدون نموده است که مخاطبان آن، انسان های معاصر امروزی اند.

شهید برونسی همچون دیگر شهدای بی ادعای عرصه ایثار، با زبان کردار و رفتار خود فهماند که با تکیه بر اصول عرفانی و اخلاقی، همچون توکل، تواضع، رضا، توسل و...، در این عصر ماشین و تکنولوژی می توان به مرحله کمال دست یافت. از نکات بارز اخلاقی و عرفانی شهید، علاوه بر آنچه ذکرشان رفت، میحث توسل و وجود مالا مال از محبت وی نسبت به ائمه اطهار و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. همان طور که در مقدمه نیز اشاره شد، ملاک و معیار طبقه بندی مطالب به صورت حاضر، بر اساس مقتضای روزگار بوده که نگارندگان مقاله، خود بدان معرفت پیدا کرده بودند و در این دسته بندی ها مدعی عصمت نیستند و مخاطب می تواند نسبت به پذیرش برخی اصول مطرح شده ذیل مبانی عرفانی یا اخلاقی به خلط مباحث پردازد.

یادداشت ها

۱. فرمانده یکی از گردان های تیپ بیست و یکم امام رضا(ع) که قرار بود در عملیات آزاد سازی خرمشهر شرکت کنند و چند شب بعد، به درجه رفیع شهادت نائل آمد.
۲. ارائه منبع داخل پرانتز، از سوی نگارندگان مقاله است.

۳. مراد ارتفاعات کله قندی که در دست دشمن بود و از نقاط استراتژیکی به شمار می رفت که باعث تسلط دشمن یعنی بر رزمندگان گشته بود.
۴. منظور عملیات رمضان است که شرح آن در صفحات ۱۰۱ تا ۱۱۶ کتاب خاک‌های نرم کوشک آمده است.
۵. سُلْم به معنی نردبان است.
۶. شهرداری، وظیفه‌ای بود که براساس آن، نظافت، گرفتن غذا و شستن ظروف به عهده یکی از بچه‌ها می افتاد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ۱۳۸۴، ترجمه استاد مهدی الهی قمشه‌ای (ره)، قم: انتشارات فاطمه الزهرا (س).
۲. نهج الفصاحه؛ ۱۳۵۴، پدیدآور: ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان.
۳. نهج البلاغه؛ ۱۳۷۸، گردآوری شریف رضی، ترجمه و شرح حاج سید علینقی فیض الاسلام، تهران: انتشارات فقیه.
۴. صحیفه امام؛ ۱۳۷۹، مجموعه رهنمود های امام خمینی (ره)، جلد ۱۴ (بهمن ۱۳۵۹- تیر ۱۳۶۰)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۵. داد، سیم؛ ۱۳۸۷، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
۶. زاغیان، مریم؛ ۱۳۸۷، کتابشناسی زن و دفاع مقدس، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۷. سجادی، سید ضیاء الدین؛ ۱۳۷۸، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سمت.
۸. سعیدی، مصلح بن عبدالله؛ ۱۳۵۴، بوستان، به کوشش محمد علی ناصح، تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.
۹. شیروانی، علی؛ ۱۳۸۲، اخلاق اسلامی و مبانی نظری آن، قم: دارالفکر.
۱۰. طاهری، حبیب الله؛ ۱۳۸۱، درس هایی از اخلاق اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۱. عاکف، سعید؛ ۱۳۸۷، خاک های نرم کوشک، مشهد: ملک اعظم.
۱۲. قشیری، ابوالقاسم؛ ۱۳۷۴، ترجمه رساله قشیریه، با تصحیح و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. کاشانی، عزالدین محمود؛ ۱۳۲۳، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با تصحیح و تعلیقات جلال الدین همایی، تهران: چاپخانه مجلس.

۱۴. کلینی رازی، محمد بن یعقوب؛ ۱۳۶۳، **گزیده اصول کافی**، ترجمه و تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. مولوی، جلال الدین محمد؛ ۱۳۸۶، **مثنوی معنوی**، تألیف کریم زمانی، جلد ۲، تهران: اطلاعات.
۱۶. هجویری، علی بن عثمان؛ ۱۳۸۳، **کشف المحجوب**، با تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، تهران: سروش.